



محمدی، حمداله؛ باقری، خسرو؛ تلخابی، محمود؛ میرزامحمدی، محمدحسن (۱۳۹۷). تعلیم و تربیت و کارآفرین رقابتی: تأملی بر تحول مفهوم «انسان اقتصادی» از مکتب تربیتی لیبرالیسم کلاسیک تا نولیبرالیسم. پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت، ۸(۲)، ۱۴۲-۱۲۳. DOI: 10.22067/fedu.v8i2.72474

تعلیم و تربیت و کارآفرین رقابتی: تأملی بر تحول مفهوم «انسان اقتصادی» از مکتب تربیتی لیبرالیسم کلاسیک تا نولیبرالیسم^۱

حمداله محمدی^۱، خسرو باقری^۲، محمود تلخابی^۳، محمدحسن میرزامحمدی^۴

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۱۰ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۱/۲۹

چکیده

هدف اصلی این پژوهش بررسی تحول در مفهوم «انسان اقتصادی» از مکتب تربیتی لیبرالیسم کلاسیک تا نولیبرالیسم است. برای دستیابی به این هدف از روش تحلیل مفهومی (ارزیابی ساختار مفهوم) بهره گرفته شد. بررسی مفهوم انسان اقتصادی از لیبرالیسم تا نولیبرالیسم نشان داد گرچه لیبرال‌های کلاسیک مانند آدام اسمیت و جان استوارت میل، ایده انسان اقتصادی را طرح کردند، اما در مکتب اقتصادی نئوکلاسیک و به دنبال آن نولیبرالیسم، شاهد ظهور مفهومی نوین از انسان اقتصادی هستیم. این انسان خودمحور، رقابتی، محاسبه‌گر و پیشینه‌ساز سود است و به‌عنوان «کارآفرین رقابتی» در پی ارزش آفرینی اقتصادی هر چه بیشتر است. درحالی‌که متفکران نولیبرالیسم مانند گری بکر و جیمز بوکانن مدافع این تلقی از انسان اقتصادی هستند، فردریک هایک تلقی متفاوت انسان‌شناختی (انسان قانونی) را مطرح می‌کند که می‌تواند جایگزین انسان اقتصادی شود. او بر پایه تکامل فرهنگی و «نظم خودانگیخته»، بر غیریقینی بودن، فضای نابرابر، رقابت مبهم و نقش سنت به‌عنوان هماهنگ‌ساز مؤثر فعالیت‌ها تأکید دارد و انسان به‌عنوان عامل عقلانی را در نظریه انسان اقتصادی نئوکلاسیک را مورد نقد قرار می‌دهد. امروزه نولیبرالیسم به‌عنوان «ذهنیت حکومتی» مبتنی بر مبانی انسان‌شناختی خاص (ترکیب برخی عقاید هایک با انسان اقتصادی) در نهادهای تربیتی روی به سیاست‌های ایجابی و کنترل‌گر نهاده است.

واژه‌های کلیدی: نولیبرالیسم، انسان اقتصادی، انسان‌شناسی، تعلیم و تربیت

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری در دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران می‌باشد.

۲. دانش آموخته دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران h9mohammadi@yahoo.com

۳. استاد دانشگاه تهران، khosrowbagheri@gmail.com

۴. استادیار دانشگاه فرهنگیان

۵. دانشیار دانشگاه شاهد تهران

مقدمه

اصلاحات بازارمحور نولیبرالیسم در تعلیم و تربیت به ویژه آموزش عالی در سال‌های اخیر در بسیاری از کشورهای جهان از جمله کشور ما به‌عنوان بخشی از ضرورت عصر حاضر چنان در سطح نظر و عمل رسوخ کرده که برخی اوقات فضای نقد و دگراندیشی را محدود کرده است (Mirzamohammadi & Mohammadi, 2017). برخی معتقدند که اصلاحات بازارمحور در تعلیم و تربیت بیشتر از این که شامل بعد اقتصادی و مدیریتی باشد، دارای ابعاد سیاسی، ایدئولوژیک و اخلاقی هستند (Barnett, 2011; Furedi, 2009; Strathern, 2000; Read, 2009). لذا بررسی این اصلاحات بیش از آنکه نیاز به مطالعات تجربی داشته باشد، نیازمند مطالعه فلسفی و تحلیل گفتمانی است.

انسان‌شناسی مکتب تربیتی لیبرالیسم از آغاز همواره بر مفهومی از انسان متکی بوده است که از آن به «انسان اقتصادی»^۱ تعبیر می‌شود (Rapper, 2015; Olssen et al, 2004; Peters, 2009). این مفهوم در آرای متفکران لیبرالیسم از آدام اسمیت گرفته تا جان استوارت میل و لیبرالیسم متأخر همواره به‌صورت ضمنی حمایت شده است. متفکران مکتب اقتصادی نئوکلاسیک مانند جونز^۲، مارشال^۳، والراس^۴ و پارتو^۵ به‌طور صریح به این مفهوم پرداخته و ابعاد مختلف آن را مورد بررسی قرار داده‌اند. مفهوم انسان اقتصادی مورد حمایت متفکران نولیبرالیسم از جمله جی‌اس بکر^۶، فریدمن^۷ و جیمز بوکانن^۸ نیز قرار گرفته است. جیمز بوکانن انسان را به‌عنوان «بیشینه‌ساز سود»^۹ و این مفهوم از انسان را مبنای نظریه «انتخاب عمومی»^{۱۰} می‌داند (Buchanan, 1984). تربیت «سرمایه انسانی»^{۱۱} مورد تأکید بسیاری از متفکران نولیبرالیسم بوده و هدف نهایی آن در تعلیم و تربیت، پرورش انسان اقتصادی به‌عنوان «کارآفرین رقابتی»^{۱۲} می‌باشد (Davies & Bansel, 2007).

برخی پژوهشگران معتقدند انسان اقتصادی در منظر لیبرالیسم کلاسیک و نولیبرالیسم دارای تفاوت‌های بنیادین است (Peters & Olssen, 2005; Donzelot, 2009; Foucault, 2015; Read, 2009). چرخش در مبانی انسان‌شناختی از لیبرالیسم به نولیبرالیسم باعث ایجاد تفاوت‌های عمده در مبانی سیاسی، اجتماعی،

1. Homo Economicus
2. Jevons
3. Marshall
4. Walras
5. Pareto
6. G. S. Becker
7. Friedman
8. Buchanan
9. Utility Miximer
10. Public Choice Theory
11. Human Capital
12. Competitive Entrepreneur

اقتصادی و تربیتی بین این دو گرایش فکری شده است (Cotoi, 2011). درک این تغییر برای فهم مبانی انسان‌شناختی نولیبرالیسم و سیاست‌های تربیتی آن ضروری است. فوکو در مجموعه سخنرانی‌هایی که در اواخر عمر خود در کالج فرانسه انجام داده به تبارشناسی دولت از یونان تا نولیبرالیسم پرداخته است. این دیدگاه‌های فوکو مورد استقبال متفکران زیادی در عرصه‌های مختلف از جمله تعلیم و تربیت قرار گرفته است (Olssen et al. 2004; Davies & Bansel, 2007; Ball & Olmedo, 2010; Rapper, 2015). السن، کاد^۱ و اونیل^۲ معتقدند که دیدگاه‌های فوکو ابزار مناسبی برای «تحلیل گفتمان» نولیبرالیسم در تعلیم و تربیت در سطحی عمیق‌تر فراهم می‌سازد (Olssen et al. 2004). این متفکران در پی آن هستند تا با بهره‌گیری از روش تبارشناسی و مفاهیم فوکویی مانند «ذهنیت حکومتی»^۳ و «زیست قدرت»^۴، به تحلیل گفتمان نولیبرالیسم در تعلیم و تربیت بپردازند.

گرچه دیدگاه‌های فوکو (Foucault, 2015) و پیروان او در باب انسانی اقتصادی، دستاوردهایی به همراه داشته است (Read, 2009; Olssen & Peters, 2005; Shore & Wright, 2000)، اما به نظر می‌رسد ابعاد مهمی در تحول انسان اقتصادی در طول تاریخ لیبرالیسم وجود دارد که در این دیدگاه فوکو به آن‌ها توجه نشده است. این نوشتار سعی دارد تا در کنار بهره‌گیری از برخی مفاهیم نظریه فوکو برای فهم انسان اقتصادی، به ابعاد دیگری نیز بپردازد که در این نظریه مورد غفلت قرار گرفته است؛ بنابراین در این پژوهش در کنار دیدگاه‌های متفکران نولیبرالیسم^۵ مانند جی‌اس‌بکر، به بررسی افکار فلسفی فردریک هایک^۶ نیز پرداخته شود. مبانی انسان‌شناختی هایک که در این پژوهش از آن به «انسان قانونی»^۷ تعبیر می‌شود، می‌تواند نشانگر دوگانگی بنیادین در مبانی انسان‌شناختی مکتب نولیبرالیسم باشد که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. پژوهش‌های زیادی در باب بررسی انسان اقتصادی (Rapper, 2015; Read, 2009) و مطالعه دیدگاه‌های فلسفی هایک (Fleetwood, 1995; Anger, 2007; Farrant, 2011) به عمل آمده، اما این پژوهش‌ها به بررسی نحوه چرخش از مبانی انسان‌شناختی لیبرالیسم به نولیبرالیسم در تفکر فلسفی او توجهی نداشته‌اند. لذا در این پژوهش نخست تلاش بر آن است که با رویکرد فوکویی به تحلیل مفهوم انسان اقتصادی و تطور آن از مکتب تربیتی لیبرالیسم کلاسیک تا نولیبرالیسم پرداخته شود. سپس، بر اساس دیدگاه‌های هایک الگویی دیگر از انسان‌شناسی نولیبرالیسم ارائه شود. این مفهوم گرچه اشتراک‌هایی با انسان اقتصادی دارد، اما در برخی ابعاد مقابل آن قرار می‌گیرد.

1. Codd
2. O'Neil
3. Governmentality
4. Biopower
5. Neoliberalism
6. Hayek
7. Homo Legalis

روش

در این پژوهش از روش تحلیل مفهومی از نوع «ارزیابی ساختار مفهوم» بهره گرفته شد. چنانکه کومبز و دنیلز (Coombs and Daniels, 2009, P.56) بیان می‌کنند، هدف تحلیل «ساختار مفهوم»، فهم ساختار مفهومی زیرساز یک نظریه و تعیین کفایت آن برای استفاده در تحقیقات تربیتی است. این متفکران چهار رهنمود برای ارزیابی ساختار مفهوم بیان می‌کنند: نگاه به فرد و جهان، توانایی در نیل به مقاصد تربیتی، موجه بودن فرایندهای زیربنای ساختار مفهومی و بررسی انسجام و ناسازواری‌های ساختار مفهومی. در این پژوهش سعی بر آن است تا با تکیه بر چارچوب فکری فوکویی، «انسان اقتصادی» به عنوان یک مفهوم مورد تحلیل قرار گیرد و فرایندهای زیربنایی (با تأکید بر مبانی انسان‌شناختی نولیبرالیسم) این ساختار مفهومی، میزان انسجام و سازواری و توانایی آن در نیل به اهداف تربیتی موردبررسی قرار گیرد.

انسان اقتصادی

در این بخش تلاش می‌شود بر مبنای چارچوب فکری برگرفته از ذهنیت حکومتی و زیست‌سیاست^۱ در منظر فوکو، به بررسی تحلیلی مفهوم انسان اقتصادی در طول تاریخ نولیبرالیسم پرداخته شود:

۱. انسان اقتصادی لیبرالیسم کلاسیک

فوکو بررسی مفهوم انسان اقتصادی را از سوژه نفع‌جو^۲ در تجربه‌گرایی انگلیسی هیوم و لاک آغاز می‌کند. از دیدگاه او، تجربه‌گرایی انگلستان برای نخستین بار در تاریخ فلسفه غرب سوژه‌ای را معرفی می‌کند که تعریف آن در قالب مفاهیم مذهبی قرون وسطایی مانند اختیار و هبوط نیست، بلکه در قالب سوژه انتخاب‌های فردی تقلیل‌ناپذیر و انتقال‌ناپذیر نمود پیدا می‌کند. تقلیل‌ناپذیری به بازگشت به نقطه‌ای اشاره دارد که به هیچ حکم و یا استدلالی نیاز ندارد و نمی‌توان از آن فراتر رفت مانند انتخاب بین امر دردناک و غیر دردناک. این انتخاب‌ها غیرقابل واگذاری به دیگران هستند و فوکو معتقد است که «این قاعده انتخاب فردی فروناکاستنی، غیرقابل واگذاری و ذره‌ای که بی‌قید و شرط به خود سوژه اشاره دارد، چیزی است که نفع نامیده می‌شود.» (Foucault, 2015). بدین سان در اندیشه فلسفه غرب نوعی استدلال برپایه نفع شکل می‌گیرد که مبنای ظهور سوژه نفع‌جو است.

هابز در بیان یکی از قوانین طبیعی معتقد است انسان مایل است تا جایی که برای صلح و دفاع خود لازم می‌داند، از حق خویش چشم پوشد. این واگذاری حق بر مبنای صیانت نفس صورت می‌گیرد، اما برخی

1. Biopolitics

2. Subject of Interest

از حقوق مانند «حق دفاع از جان»، غیرقابل واگذاری است. مبنای این واگذاری حق همان نفع است که عقل آن را تشخیص می‌دهد (Zibakalam & Mohammadi, 2017). لاک نیز گرچه تفاوت‌هایی با هابز دارد، اما در باب قرارداد اجتماعی استدلال مشابهی دارد و معتقد است افراد در فرایند این قرارداد بخشی از آزادی طبیعی خود را برای بهره‌گیری از امنیت و حفظ مالکیت خود واگذار می‌کنند و تن به حاکمیت دولت می‌دهند. هیوم نیز به سبک لاک معتقد بود که «سودمندی شالوده نهاد حکومت است». حکومت ابداع عقلانی است و نتیجه آن منافع مهم برای بشریت همچون صلح، عدل و قدرت پیگیری برنامه‌های فردی و جمعی است. ایده قرارداد یا پیمان گرچه آغازی برای تشکیل حکومت است، اما سودمندی، مبنای مشروعیت حکومت‌هاست (Hume, 1896).

مسئله دیگری که سوژه نفع‌جو بعد از «قرارداد اجتماعی» بدان گرفتار می‌شود، تبدیل شدن به «سوژه حقوقی» است. مسئله این است که آیا با وارد شدن به قرارداد اجتماعی، سوژه نفع‌جو به صورت پالایش شده و محاسبه‌گر تبدیل به سوژه حقوقی می‌شود یا خیر؟ به عبارت دیگر، بعد از ورود به قرارداد اجتماعی تا چه حد پیروی از قانون جایگزین ویژگی‌های سوژه نفع‌جو می‌شود؟ (Foucault, 2015). هیوم در باب قرارداد اجتماعی بر این باور بود که مبنای قرارداد اجتماعی، منفعت است و چنانکه اشاره شد، اگر حکومت نتواند این منفعت را تأمین کند، الزام تبعیت از قرارداد از بین می‌رود: «وقتی که به جای حمایت و امنیت، آن‌ها با ظلم و ستمگری مواجه شوند، از این قرارداد آزاد خواهند بود (که این امر در هر قرارداد مشروط اتفاق می‌افتد) و آن‌ها دوباره به وضعیت آزادی بر خواهند گشت که قبل از تأسیس حکومت وجود داشت.» (Hume, 1896, P. 281).

آدام اسمیت متفکر دیگری است که تأثیر زیادی بر مفهوم انسان اقتصادی لیبرالیسم کلاسیک داشته است. دیدگاه‌های اسمیت در باب بازار دست‌کم در کتاب «ثروت ملل»، مبتنی بر انگیزه خودخواهانه انسان است: «این خیرخواهی قصاب، آجوساز و یا نانوا نیست که شام ما را تأمین می‌کند، بلکه توجه آن‌ها به تأمین منافع خودشان است. ما مدیون عشق آن‌ها به خودشان هستیم و نه انسانیت آن‌ها» (Smith, 1776, P. 56). اسمیت در ثروت ملل، انسانی را به تصویر می‌کشد که مبادله‌گری و تعامل اساس فعالیت او را تشکیل می‌دهد (Read, 2009). اسمیت برای ایجاد هماهنگی بین انتخاب‌های عقلانی خودخواهانه مختلف انسان‌ها، به نظریه دست‌پنهان روی آورد. فوکو معتقد است که «دست‌پنهان ملازم انسان اقتصادی است، به بیان دیگر، آن نوع سازوکار عجیب‌وغریبی است که سبب می‌شود انسان اقتصادی به منزله سوژه فردی نفع‌جو، درون کلیتی

عمل کند که از چنگ او می‌گریزد و درعین حال عقلانیت انتخاب‌های خودخواهانه‌اش را شکل می‌دهد» (Foucault, 2015, P. 371). فوکو در بحث از نتایج مفهوم دست نامرئی معتقد است این نظریه، فرایند بین فعالیت خودخواهانه سوژه نفع‌جو و رشد ثروت جمعی را فرایندی رؤیت‌ناپذیر می‌داند (Foucault, 2015). این رؤیت‌ناپذیری نه تنها نقص نیست، بلکه از الزامات بازار است. نظریه اسمیت را می‌توان در مقابل دیدگاه‌های حامی عقلانیت کلی در بازار قرارداد. عدم وجود عقلانیت کلی در اقتصاد باعث می‌شود پیگیری نفع شخصی تنها و موجه‌ترین هدف افراد باشد. تلقی انسان اقتصادی در منظر اسمیت به تعبیر فوکو، حاکم را از قدرت خلع می‌کند «چون بی‌کفایتی اساسی، بنیادین و اصیل او، یعنی ناتوانی در کنترل کلیت قلمرو اقتصادی را آشکار ساخته است.» (Foucault, 2015, P. 392).

آرای جان استوارت میل در باب سودگرایی باعث ایجاد چهره‌ای متفاوت از انسان اقتصادی در منظر او شده است. او در تعریف اقتصاد سیاسی معتقد است این علم «با انسانی سروکار دارد که صرفاً موجودی متمایل به تملک ثروت است و قادر است در مورد کارایی نسبی ابزارها برای رسیدن هدف به قضاوت بنشیند.» (Cited in: Morgan, 2006, P. 5). در منظر میل، انسان اقتصادی به معنای انسانی که در پی کسب ثروت است و برای رسیدن به این هدف به داوری عقلانی در باب ابزارها می‌پردازد، تنها بعد کوچکی از ماهیت انسانی است. خود میل اذعان دارد که این بیان محدود از انسان به دلیل موضوع اقتصاد سیاسی است (Morgan, 2006). انسان‌شناسی میل تصویری از انسان را ترسیم می‌کند که خصایص اقتصادی مانند خودمحوری، رقابت، طمع، و علاقه به ثروت تنها در الگویی انتزاعی و فقط برای تحلیل بخشی از رفتار اقتصادی انسان کاربرد دارند و سازنده ذات انسان نیستند.

۲. انسان اقتصادی نئوکلاسیک

گرچه اقتصاد کلاسیک از آغاز همواره مفهومی از انسان اقتصادی را در بطن خود پرورده است، اما این اقتصاددانان نئوکلاسیک مانند جونز، والراس و پارتو بودند که مفهوم انسان اقتصادی را به صورتی دقیق به کار بردند و مبنای مطالعات خود در اقتصاد خرد قرار دادند (Foucault, 2015). اقتصاد نئوکلاسیک بیش از آنکه بر فراساختارهای اقتصادی (تورم، رکود و...) باشد، بر اقتصاد خرد تأکید دارد و هدف آن مطالعه «فرایند تصمیم‌گیری افراد و فعالیت‌های اقتصادی فردی است.» (Wolff & Resnick, 2012, P. 14). لوونبرگ بر این عقیده است یکی از ویژگی‌های دیدگاه‌های نئوکلاسیک، اقتصادی‌سازی رفتار افراد است. در مقابل، هر نظریه اقتصادی که به جای تأکید بر رفتار افراد، بر فراساختارهای اجتماعی متکی باشد، خارج

از فضای نئو کلاسیک است (Lowenberg, 1990).

مکتب نئو کلاسیک با مطالعه رفتارهای انسان به عنوان موجودی خودمحور، عقلانی، انتخاب‌گر و پیشه‌ساز منفعت پیوندی ریشه‌ای دارد. هدف فعالیت عقلانی تأمین علایق خودمحور انسان است و حتی برخی معتقدند هرگونه رفتار انسان که در پی این هدف نباشد، غیرعقلانی است. انسان همواره در تلاش عقلانی است تا بین لذت و درد و بین نیازهای حال و آتی تعادل ایجاد کند (Mashhadi Ahmad, 2015). متفکران نئو کلاسیک با رویکرد فردگرایانه بر این باورند که همه پدیده‌های اقتصادی حاصل تصمیم و انتخاب فرد خودمحور و انتخاب‌گر است. در این مکتب اقتصادی «انسان [به صورت فردی] اصل و گوهر ساختارهای اقتصادی به شمار می‌رود.» (Wolff & Resnick, 2012, P. 15)؛ بنابراین مطالعات انسان‌شناختی بخشی جدایی‌ناپذیر از علم اقتصاد نئو کلاسیک قلمداد می‌شوند.

لودویگ فون میزس به عنوان یکی از پیشروان مکتب اتریش^۱ توجه ویژه‌ای به مطالعه انسان دارد او در کتاب «کنش انسانی: رساله‌ای در باب علم اقتصاد»^۲ به رویکردی کیفی به مطالعه رفتار انسانی می‌پردازد و معتقد است اقتصاد باید توجه ویژه‌ای به کنش‌شناسی^۳ داشته باشد؛ زیرا علم اقتصاد نمی‌تواند نسبت به عمل انتخاب انسان بی تفاوت باشد و «علم اقتصاد به عنوان بخشی از (تاکنون دقیق‌ترین بخش) علم کلی تر کنش‌شناسی است.» (Mises, 1998, P. 3). یکی از نواقص اقتصاد کلاسیک، عدم توجه به عمل انسان برای تبیین کارکرد قیمت‌ها و دیگر مقوله‌های اقتصادی بوده است. به زعم میزس، متفکران اقتصاد کلاسیک مانند جی اس میل، برای مطالعه رفتار انسان به روش انتزاع روی می‌آورند و مدعی‌اند رفتار اقتصادی و غیراقتصادی انسان از یکدیگر متمایزند. میزس با انکار تقسیم‌بندی رفتار اقتصادی / غیراقتصادی سعی دارد تا نظریه عمومی در باب انتخاب را موردبررسی قرار دهد. این نتیجه‌گیری میزس نقشی اساسی در گرایش علم اقتصاد به سوی رفتارشناسی دارد. کرزنر^۴ در تحلیل تفاوت‌های انسان اقتصادی در دیدگاه اقتصاد کلاسیک و میزس، چنین خاطر نشان می‌کند که گرچه متفکران اقتصاد کلاسیک از الگوی انسان اقتصادی برای تحلیل رفتارهای انسان بهره می‌بردند، اما برای آن‌ها انسان اقتصادی، الگویی منطقی برای تحلیل همه فعالیت‌های انسان نبود، بلکه امکان الگوهای دیگر محتمل بود. در رویکرد منطقی و پیشینی میزس (و سایر متفکران نئو کلاسیک) انسان اقتصادی به الگویی منطقی برای تحلیل رفتار انسان تبدیل می‌شود که امکان وجود سایر الگوها را از بین می‌برد (Kirzner, 2000).

1. Austrian School
2. Human Action: A Treatise in Economics
3. Praxeology
4. Kirzner

نولیبرالیسم و انسان اقتصادی

گری بکر^۱ به‌عنوان یکی از پیشروان نولیبرالیسم به پیروی از میزس، علم اقتصاد را نوعی علم رفتارشناسی می‌داند. فوکو معتقد است دیدگاه بکر و دیگر نامابراها در تعریف علم اقتصاد به‌عنوان علم رفتار، دو پیامد مهم در پی دارد: تحلیل امر غیراقتصادی به شیوه اقتصادی و ایجاد نوعی ذهنیت حکومتی که مبنای آن نقادی حکومت مبتنی بر بازار است. متفکران نامابراال مفهوم اقتصاد را توسعه دادند و آن را معادل علم رفتار در نظر گرفتند که کارکردش بررسی عقلانیت درونی فعالیت‌های انسان است و فوکو از آن به «تحلیل اقتصادی امر غیراقتصادی» تعبیر می‌کند (Foucault, 2015, P. 330)؛ بنابراین در نولیبرالیسم ما شاهد «رمزگشایی از رفتار اجتماعی غیراقتصادی به روش اقتصادی هستیم» (Foucault, 2015, P. 333).

نولیبرالیسم برخلاف جی‌اس‌میل نه تنها بین رفتار اقتصادی و غیراقتصادی تفکیک قائل نمی‌شود، بلکه در پی آن است تا همه رفتارهای عقلانی انسان را به روش اقتصادی تحلیل کند که از آن می‌توان به تعمیم مفهوم انسان اقتصادی به تمام حوزه فعالیت‌های بشری تعبیر نمود. برای نامابراها حوزه سیاست در محدوده حوزه اقتصادی قرار می‌گیرد. به‌عبارت‌دیگر، در نولیبرالیسم حوزه اقتصاد یک حوزه مستقل در کنار سایر حوزه‌های اجتماعی نیست، بلکه به‌نوعی باید همه حوزه‌های اجتماعی را در داخل اقتصاد معنا کرد. به همین دلیل است که آن‌ها تحلیل اقتصادی را معادل تحلیل تصمیم عقلانی در نظر می‌گیرند و حوزه مطالعات خود را به رفتارشناسی انسان گسترش می‌دهند.

گری بکر هدف پژوهش‌های خود را بهره‌گیری از رویکرد علم اقتصاد در تحلیل مسائل اجتماعی می‌داند. او معتقد است اگر اقتصاد را در معنای «اختصاص منابع کمیاب به اهداف رقیب» در نظر بگیریم، در این صورت می‌توان تصمیم‌های عقلانی در حوزه‌های مختلف اعم از سیاست، روابط خانوادگی، و فعالیت‌های علمی را با روش اقتصادی تحلیل نمود. اتکا به منطق هزینه-سود، تلاش برای بیشینه‌سازی و اعتقاد به وجود بازار برای هماهنگی و ایجاد تعادل بین تلاش‌ها و ترجیحات افراد مشارکت‌کننده از ویژگی‌های مهم رویکرد اقتصادی در منظر بکر هستند. او اقتصاد را معادل تصمیم عقلانی می‌داند و سعی دارد تا از طریق الگوی تحلیل اقتصادی به مطالعه پدیده‌های اجتماعی مانند مسئله کیفر و جزا بپردازد. به زعم بکر، مفهوم سرمایه انسانی در اقتصاد مبتنی بر تحلیل اقتصادی رفتارهای اجتماعی است. بر اساس مفهوم سرمایه انسانی، تصمیم افراد در زمینه‌هایی مانند تربیت، بهداشت و مهارت‌آموزی مبتنی بر منطق سود-هزینه می‌باشند. به همین دلیل او را مبدع علم «اقتصاد خانواده» می‌دانند. او سعی دارد تا تحلیل اقتصادی را از حوزه متداول

1. Gary Becker

رفتارهای انسانی فراتر ببرد و مسائل مربوط به خانواده مانند ازدواج، طلاق، و رابطه پدر و فرزند را نیز به روش اقتصادی تحلیل کند. او معتقد است «وقتی زن و مرد اقدام به ازدواج، فرزند آوری و طلاق می‌کنند، آن‌ها در تلاش برای تأمین رفاه خود بر مبنای مقایسه هزینه- سود هستند.» (Becker, 1993, P. 395).

جیمز بوکانن به عنوان یکی دیگر از متفکران نولیبرالیسم توانست از طریق ارائه «نظریه انتخاب عمومی»^۱، در سال ۱۹۸۶ جایزه نوبل را در اقتصاد کسب کند. نظریه انتخاب عمومی به عنوان الگویی برای تبیین رفتارهای سیاسی افراد بر مبنای تحلیل اقتصادی به شمار می‌رود. دنیس مولر^۲ نظریه انتخاب عمومی را «مطالعه اقتصادی تصمیم‌های غیراقتصادی و یا کاربرد علم اقتصادی در سیاست می‌داند.» (Mueller, 1984, P. 23). بوکانن این نظریه را «اقتصاد سیاسی نوین»^۳ می‌نامد که پارادایم و پنجره‌ای نوین را برای مطالعه پدیده‌های سیاسی و اجتماعی می‌گشاید (Buchanan, 1984). او در این نظریه مدعی است ایده خیالی و وهمی از نحوه کارکرد حکومت و مردم تحت نظر آن را با مفاهیم نوینی جایگزین کند. مفاهیمی که به جای توصیف انتظارات ما از کارکردهای مؤسسات اجتماعی و سیاسی، به توصیف کارکرد واقعی آن‌ها می‌پردازند.

نظریه انتخاب عمومی دارای سه مفهوم کلیدی است: «فردگرایی روش‌شناختی، انسان اقتصادی و سیاست به عنوان موضوع مبادله»^۴ (Buchanan, 1984, P. 13). «فردگرایی روش‌شناختی» یکی از مهم‌ترین عناصر نظریه انتخاب عمومی است. از دیدگاه بوکانن، در سیاست نیز مانند اقتصاد «واحد بنیادین که انتخاب، عمل و رفتار می‌کند، فرد است نه واحدهای ارگانیک مانند حزب، استان و یا ملت». او نظریه نوین خود در باب سیاست را «یک نظریه فردگرایانه در سیاست» معرفی می‌کند (Buchanan, 1984, P. 13). فردگرایی روش‌شناختی، ویژگی‌های نظام را از طریق عناصر تشکیل دهنده آن تفسیر می‌کند و معتقد است سیاست نیز مانند اقتصاد، مبتنی بر علایق فردی افرادی است که در پی بیشینه‌سازی^۵ منافع خود هستند.

انسان اقتصادی از دیگر عناصر نظریه انتخاب عمومی جیمز بوکانن است و مقصود این است که انسان در مقام‌های مختلف اجتماعی و سیاسی، مبتکر، حسابگر، زیاده‌خواه و واجد خرد ابزاری است (Dinparast & Saei, 2012). انسان اقتصادی در پی بیشینه‌سازی تولید ثروت است. او در پی تأمین نیازهای خود است و در روابط اقتصادی خود با دیگران قابل تعریف است و آنچه روابط اقتصادی او را رقم می‌زند،

-
1. Public Choice Theory
 2. Dennis Mueller
 3. New Political Economy
 4. Politics-as-Exchange
 5. Maximizing

علاقه او است و نه ملاحظات اخلاقی و معنوی (Buchanan & Geoffrey, 1984). سومین محور نظریه انتخاب عمومی، «سیاست به مثابه مبادله» است. به زعم بوکانن، سیاست همانند اقتصاد مجموعه‌ای از مبادلات بین افراد است. البته مبادلات سیاسی بسیار پیچیده‌تر از مبادلات اقتصادی هستند. فعالیت‌های سیاسی مانند رأی دادن نیز مبادلاتی هستند که در چهارچوب قانونی و با حضور همه مردم جامعه اتفاق می‌افتند (Buchanan, 1984).

«انسان قانونی»: هایک علیه «انسان اقتصادی»

یکی دیگر از ابعاد مهم انسان‌شناسی نولیبرالیسم که در دیدگاه‌های فوکو و متفکران پیرو او نادیده شده گرفته است، تأثیر تفکرات لیبرالیسم محافظه‌کار به ویژه هایک بر مبانی انسان‌شناختی نولیبرالیسم است که از آن می‌توان به الگوی «انسان قانونی» تعبیر کرد. هایک با ترکیب اندیشه‌ها لیبرالیسم تکاملی، سنت لیبرالیسم محافظه‌کار متأثر از ادموند برک^۱ و همچنین مکتب اقتصاد کلاسیک اسمیت تلقی متفاوتی از لیبرالیسم ارائه داد که بستر فلسفی بسیاری از آموزه‌های نولیبرالیسم به شمار می‌آوردند.

نخست باید به نکاتی در باب وجه تسمیه مفهوم «انسان قانونی» اشاره نمود، سپس ابعاد مختلف آن را مورد بررسی قرار داد. در حالی که انسان اقتصادی بنا بر طبیعت خود دارای حقوق و آزادی است، هایک معتقد است سنت و قانون منشأ آزادی و حقوق فرد هستند. او در این باره متأثر از ادموند برک و دوتوکویل بوده و منتقد نظریه حقوق طبیعی است. هایک معتقد است آزادی فقط در بطن سنت و قانون ممکن است و آزادی قبل اجتماع افسانه‌ای بیش نیست. قانون از این منظر ذاتی جامعه است و تاریخی برابر با تاریخ یک جامعه دارد، بنابراین مقدم بر دولت است. او این معنا از قانون را نوموس^۲ می‌خواند و آن را در نقطه مقابل «تسیس^۳» یا قانون‌گذاری به روش دولت‌های مدرن می‌داند (Hayek, 2011).

بنابراین مفهوم «انسان قانونی» به پیوند عمیق فرایند آزادی و انتخاب انسان با قانون و سنت به‌عنوان نظم خودانگیخته اشاره دارد و نقطه مقابل سوژه نفع‌جو و انسان اقتصادی قرار می‌گیرد. قانون در این معنا به‌عنوان جریانی خودانگیخته و میراثی مهم از جوامع بشری است که تنها در سایه آن آزادی انتخاب انسان معنا دارد و شرایط رقابت مهیا می‌شود. مفهوم «انسان قانونی» گرچه شباهت‌هایی با مفهوم «سوژه حقوقی» فوکو دارد، اما تفاوت‌هایی نیز بین آن‌ها وجود دارد. سوژه حقوقی در قرارداد اجتماعی معنا می‌یابد و هدف

1. Edmund Burke
2. Nomos
3. Thesis

از آن، سنجش میزان حاکمیت قرارداد بر سوژه نفع جو و تمایز حقوق قابل واگذاری و غیر قابل واگذاری است، اما در مفهوم انسان قانونی، قرارداد اجتماعی مورد نقد قرا می گیرد و مراد از قانون، جریان‌های خودانگیخته است و نه مصنوعی از عقلانیت انسان.

هایک با اندیشه‌ورزی در باب فردگرایی و ترسیم ویژگی‌های «فردگرایی صحیح» تأثیر زیادی بر اندیشه‌های انسان‌شناختی نولیبرالیسم گذاشت (Hayek, 1958). او معتقد است فردگرایی صحیح به معنای وجود فرد ماقبل اجتماع و به صورت ذره‌وار نیست، بلکه در وهله نخست فردگرایی (تحلیل فردگرایانه از جامعه)، حاوی نظریه‌ای در باب اجتماع است که بر مبنای آن «هیچ راهی برای درک پدیده‌های اجتماعی وجود ندارد مگر از طریق فهم ما از اعمال فردی». (Hayek, 2010, P. 59). در وهله دوم نیز فردگرایی صحیح به این امر اشاره دارد: «نهادهایی که دستاوردهای انسان به آن‌ها وابسته است، بدون هیچ‌گونه ذهن طراح و هدایت‌گر ایجاد شده و فعالیت می‌کنند». (Hayek, 1958, P. 7). در واقع، هایک در باب تشکیل و فعالیت نهادهای اجتماعی نوعی تحلیل ضد عقل‌گرایانه ارائه می‌دهد که نقطه مقابل هرگونه تفکر عقل‌گرا، جمع‌گراست و معتقد به مهندسی اجتماعی است. از دیدگاه هایک، تحلیل عقل‌گرایانه در باب پدیده‌های اجتماعی باعث ایجاد «غروری مهلک»^۱ و توهمی نسبت به قدرت شناخت و کنترل عقلانی نهادهای اجتماعی می‌شود و نتیجه آن رواج تفکر مهندسی و برنامه‌ریزی در مسائل اجتماعی و اقتصادی و ظهور دولت‌های تمامیت‌گرا است (Hayek, 1988). فردگرایی در منظر هایک نوعی «فردگرایی روش‌شناختی» است که با اندیشه «نظم خودانگیخته»^۲ درهم تنیده است.

بنابراین هایک در بطن نظریه نظم خودانگیخته سعی دارد با ترکیب اندیشه تکامل فرهنگی و نظریه دانش (دانش تکه‌تکه)، اندیشه‌ای درباره فردگرایی ارائه دهد که مخالف عقل‌گرایی دکارتی است و به‌زعم او مبنای اندیشه‌های اقتصادی جمع‌گرا و کینزی است. او مبنای دیدگاه‌های جمع‌گرا را نوعی روانشناسی عقل‌گرا و سازه-گرا می‌داند که منجر به «غرور مهلک عقلانیت» و به دنبال آن اعتقاد به برنامه‌ریزی و طراحی عقلانی پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی شده است. هایک بر این مبنای نقد اندیشه انسان اقتصادی مبتنی بر روانشناسی عقل‌گرا می‌پردازد و وجود دانش کامل برای پیش‌بینی دقیق در فرایند رقابت را به چالش می‌کشد. نظم خودانگیخته به‌خودی‌خود هدفی ندارد و قوانین ثابتی بر آن حکم فرما نیست که با شناخت آن‌ها امکان کنترل عقلانی اجتماع ممکن باشد، بنابراین امکان ایجاد نظم اجتماعی به روشی عقلانی نیز وجود ندارد (Hayek, 1958).

هایک به نقد غرور مهلک عقلانیت در شناخت‌شناسی و علوم اجتماعی می‌پردازد. او در اعتقاد به

1. Fatal Conceit
2. Spontaneous Order

وجود مقوله‌های ذهنی با کانت هم‌رأی است، اما برخلاف کانت معتقد است این مقوله‌ها ثابت و فطری نیستند، بلکه حاصل سنت و تکامل فرهنگی‌اند (Hayek, 1988). در منظر هایک نظم حاکم بر اجتماع و اقتصاد نتیجه ذهن هدایت‌گر نیست. روانشناسان عقل‌گرا دچار ثنویت دکارتی شده و ذهنی استعلایی را ورای جهان اجتماعی تصور می‌کنند که در مقابل جهان قرار دارد و به شناخت و برنامه‌ریزی می‌پردازد، اما هایک بر این باور است که خود ذهن نه‌تنها جدای از جهان تکاملی و هدایت‌گر آن نیست، بلکه در بطن تکامل فرهنگی و زاینده بخشی از آن است (Hayek, 2011).

از منظر هایک آنچه در باب قواعد اجتماعی مهم و ضروری است، شناخت انتقادی آن‌ها نیست، بلکه شناخت آن‌ها به دور از دیدگاه انتقادی و در فضایی احترام‌آمیز به سبک ادموند برک است. پالایش سنت‌ها و قواعد در سایه خرد انتقادی جهان‌شمول صورت نمی‌گیرد، بلکه تابع فرایند تکامل‌گزینی است. این نوع استدلال دستمایه بسیاری از نامبرال‌ها برای نقد دیدگاه اقتصادی جمع‌گرایانه است و بر اساس آن، شرایط نابرابر اقتصادی موجود (هرچند مورد نفرت باشند)، حاصل تکامل‌گزینی‌اند و نمی‌توان نیات و علایق گروه خاصی را باعث آن دانست. این نابرابری‌ها فقط در ضمن همین تکامل‌گزینی می‌توانند اصلاح شوند و هرگونه سیاست ناشی از بازتوزیع منابع نه‌تنها شرایط را بهتر نمی‌کند، بلکه باعث وخیم‌تر شدن آن نیز می‌شود.

معرفت‌شناسی و مسئله تقسیم دانش از دیگر ابعاد نظم خودانگیخته هایک است. او معتقد است هماهنگی و تمایل به تعادل در بازارهای اقتصادی و نهادهای اجتماعی بیش از آنکه تابع دانش نظری باشد، از دانش عملی بهره می‌گیرد و از آنجا که دانش عملی به صورت ضمنی، جزئی در مهارت‌ها و عادات افراد جامعه پراکنده شده است، دانش نظری نظام‌مند و کلی که بتوان از آن برای کنترل و تنظیم عقلانی بازارها و نهادها بهره برد، افسانه‌ای بیش نیست و برنامه‌ریزی برای کنترل نهادهای اجتماعی و اقتصادی امری محال است (Zibakalam & Mohammadi, 2017). هایک با بهره‌گیری از استدلال‌هایی که برگرفته از نظم خودانگیخته، تکامل فرهنگی و نظریه دانش است، بر این باور است که انسان درون سنت و قواعد اجتماعی نفس می‌کشد و به دلیل محدودیت عقل در درک کامل این سنت‌ها، حدی از پذیرش (حتی بی‌چون‌وچرای) آن‌ها ضروری است. بخش زیادی از شرایط بیش از آنکه نتیجه انتخاب عقلانی او باشد، نتیجه تکامل قواعد اجتماعی است و قواعد اجتماعی که شرایط فرد را رقم می‌زند، قابل فروکاستن به انتخاب فردی عاقلانه نیست (Herrmann-Pillath, 1994). این نتیجه‌گیری مهم هایک بیش از اینکه بوی لیبرالیسم داشته باشد، رنگ و بوی محافظه‌کاری ادموند برک دارد؛ بنابراین خصلت محاسبه‌گرانه و طراحی فردی آگاهانه انسان

اقتصادی که سودگرایان، متفکران نئو کلاسیک، نامابراهایی مانند بکر و مدافع آن هستند، برای هایک مورد قبول نیست. در منظر هایک انسان در بطن قواعد، قوانین و نظم اجتماعی قرار دارد که حاصل نظم خودانگیخته هستند و بخش زیادی از این قواعد قابل فهم و استدلال عقلانی نیستند و صرفاً مبتنی بر عادت بوده و از طریق تقلید از سنت آموخته می‌شوند.

انسان در بطن این سنت و شرایط نابرابری که از تکامل فرهنگی به ارث برده، در جهانی رقابتی و رازآلود به رقابت با دیگران می‌پردازد و پیش‌بینی کامل شرایط جهت انتخاب تام عقلانی برایش ممکن نیست. عدم قطعیت و کنترل‌ناپذیری از ویژگی‌های فضایی است که انسان در آن رقابت می‌کند. هرگونه سعی در بازسازی این شرایط بر اساس کنترل و برنامه‌ریزی عقلانی و با هدف بازتوزیع منابع نه مطلوب است و نه ممکن.

از این رو، «انسان قانونی» هایک با انتخاب عقلانی متفکران نئو کلاسیک سازگاری ندارد و می‌تواند در برخی ابعاد در مقابل آن قرار گیرد (Herrmann-Pillath, 1994). الگوی صوری و ناپسته به زمینه نئو کلاسیک انسان را محاسبه‌گر، عقلانی، پیشینه‌ساز سود و رقابتی می‌داند. در مقابل الگوی تکاملی هایک بر نقش مهم سنت، قواعد اجتماعی خودانگیخته و فرایند تکامل و انتخاب گروهی بر انتخاب فردی و شرایط اجتماعی تأکید دارد و منکر وجود شرایط انتخاب عقلانی محض است.

هایک با نقد سوژه نفع‌جو، طرحی از «انسان قانونی» را به تصویر می‌کشد. سوژه نفع‌جو که لیبرال‌های کلاسیک و امثال هابز از آن دفاع می‌کردند، قابل فروکاستن به سوژه حق‌دار یا حقوقی نبود. سوژه نفع‌جو که برگرفته از سنت تجربه‌گرایی است، به سبب طبیعت و ماقبل اجتماع آزاد است و از طریق قرارداد اجتماعی و مبتنی بر محاسبه‌گری، بخشی از آزادی خود را برای بهره‌گیری از امنیت و مزایای اجتماع نادیده می‌گیرد، اما بخشی از حقوق او غیرقابل واگذاری بوده و معیاری برای سنجش سیاست‌های دولت به شمار می‌رود.

به تعبیر فوکو «سوژه حق‌دار، دست کم در برخی تلقی‌ها و تحلیل‌ها، ممکن است به‌طور کلی اعمال قدرت حاکم را تحدید کند، اما انسان اقتصادی با محدودسازی قدرت حاکم اقناع نمی‌شود و تا اندازه‌ای، حاکم را از قدرت خلع می‌کند.» (Foucault, 2015, P. 392). در مقابل «انسان قانونی» چنانکه مدنظر هایک است، قبل از قانون آزادی و حقوقی ندارد و قانون و سنت منشأ آزادی او است.

این سوژه حقوقی در داخل سنت و قانون است که دارای حقوق می‌شود و آزادی او نیز به معنای رهایی از نیات دیگران و پیروی از قانون به‌عنوان دستاورد خودانگیخته سنت بشری است. در جدول (۱) نتایج مقایسه انسان اقتصادی و انسان قانونی به‌طور خلاصه نشان داده شده است.

جدول ۱: مقایسه مفهوم انسان اقتصادی و انسان قانونی

مفاهیم	انسان اقتصادی	انسان قانونی
مبنای آزادی و حقوق	انسان به سبب طبیعت دارای آزادی و حقوق است و در روند قرارداد اجتماعی بخشی از آن را به دولت واگذار می‌کند.	قانون و سنت مبنای حقوق و آزادی انسان هستند و قانون نه تنها حافظ بلکه منشأ آزادی و حقوق هم هست (آزادی ساختارمند).
فرایند انتخاب	معطوف به بیشینه‌سازی سود و از طریق کسب اطلاعات کامل و درک خودآگاه تمایلات و داوری عقلانی در باب ابزارها می‌باشد.	مبتنی بر دانش ضمنی، عقلانیت محدود و عوامل ناخودآگاه با تکیه بر نظم خودانگیخته بازار و نهادهای مدنی است.
فرایند رقابت	تأمین رقابت محض لازمه ایجاد فرصت برای انتخاب عقلانی است. در این صورت تعادل نیز تأمین می‌شود.	فرایندی تکاملی، گزینشی و مبتنی بر انتخاب گروهی است که در آن قواعد کارا و نافع از طریق فرایندی شبیه به انتخاب طبیعی به‌عنوان اصلح باقی می‌مانند.
دولت	کنترل دولت در چارچوب ایجاد فرصت رقابت در بازار (غیرمستقیم) و از طریق راهبردهای لیبرالیسم ایجابی صورت می‌گیرد.	قانون انتزاعی و خودانگیخته حاکمیت دارد و دولت به این قوانین محدود است.
فردگرایی	در فرایند انتخاب، عقل‌گرایانه با نوعی تبیین ذره‌گرا پیوند دارد.	فردگرایی ارگانیک و نقش عوامل ناخودآگاه در فرایند انتخاب اهمیت دارند.
تعلیم و تربیت	پرورش کارآفرین رقابتی، حاکمیت منطق هزینه-سود، بازاری‌سازی تعلیم و تربیت، مدیریت مبتنی بر کمی‌گرایی و پاسخگویی از عناصر مهم مدیریت نظام‌های آموزشی هستند.	تابعیت نهادهای تربیتی از نظم خودانگیخته بازار، رقابت، پذیرش نابرابری و رد هرگونه دخالت برای از بین بردن آن در نهادهای تربیتی، فرهنگ و سنت به‌عنوان منبع و محتوای تعلیم و تربیت از عناصر مهم نظام‌های تربیتی به‌شمار می‌روند.

دلالت‌های تربیتی

در این بخش به بررسی دلالت‌های مهم الگوهای انسان‌شناختی نولیبرالیسم (انسان قانونی هایک و انسان اقتصادی) در زمینه تعلیم و تربیت پرداخته شود. البته ابعاد تعلیم و تربیت نولیبرالیسم بسیار گسترده‌اند و در منابع دیگر مورد بررسی قرار گرفته است (Zibakalam & Mohammadi, 2017). لذا در این نوشتار برخی از محورهای مهم این نظام تربیتی در بطن مبانی انسان‌شناختی مورد تحلیل قرار گرفته است:

۱. بازاری‌سازی^۱ تعلیم و تربیت

دو الگوی انسان اقتصادی و انسان قانونی گرچه باهم اختلاف‌های عمیقی دارند، اما هر دو بازار را به‌عنوان قاعده و منطق برتر عمل می‌دانند و بر گسترش این منطق در همه حوزه‌های اجتماعی تأکید دارند (Hayek, 2011; Becker, 1993; Buchanan, 1984)؛ بنابراین یکی از مهم‌ترین دلالت‌های انسان‌شناسی نولیبرالیسم در عرصه تعلیم و تربیت، فراهم ساختن مبانی نظری برای بازاری‌سازی تعلیم و تربیت و ترویج الگوی «مدیریت نوین عمومی»^۲ در عرصه تعلیم و تربیت عمومی و عالی است. از این منظر، بازار به‌عنوان نمونه برتر نظم خودانگیخته بهترین الگو برای تأمین آزادی انتخاب برای افراد است. خصوصی‌سازی، ترویج الگوی مدیریت نوین عمومی، پاسخگویی^۳، کمی‌نگری و نتیجه‌محوری از ابعاد مهم بازاری‌سازی تعلیم و تربیت می‌باشند که منطق هزینه-سود مبنای آن‌ها به شمار می‌رود (Mirzamohammadi & Mohammadi, 2017).

بازار در همه عرصه‌ها از جمله تعلیم و تربیت، بخش مهمی از قواعد و قوانین خودانگیخته بشری به شمار می‌رود و قابل تبیین عقلانی نیست؛ بنابراین پذیرش نظم بازار به‌عنوان شرایط انتخاب آزادانه، لزوماً به معنای درک ماهیت و عملکرد آن نیست. نابرابری یکی از ویژگی‌های طبیعی بازار است. در فرایند تکامل فرهنگی و خودانگیخته، افراد از نظر برخورداری از منابع و سرمایه‌های فرهنگی و اقتصادی شرایط برابری ندارند و تأمین برابری ممکن نیست. هرگونه تلاش برای ایجاد برابری از طریق دخالت دولتی نهادهای تربیتی نشان از عدم فهم واقعیت بازار دارد و مانعی بزرگ بر سر راه تحقق آزادی افراد است. نابرابری و حتی فقر از عوامل طبیعی بازار به شمار می‌روند و اگر هم نیاز به درمان باشد، باید از طریق خود فرایند تکاملی صورت گیرد و نه دخالت مصنوعی در فرایند بازار.

۲. پرورش «کارآفرین رقابتی» به‌عنوان هدف تربیتی

در نظام فکری نولیبرالیسم، انسان اقتصادی الگویی آرمانی برای عمل انسان به شمار می‌رود؛ بنابراین یکی از هدف‌های مهم تربیتی مکتب نولیبرالیسم، پرورش انسان کارآفرین رقابتی است. فردگرایی ذره‌گرایانه، گرایش به خودخواهی، عقلانیت ابزارگرا و منطق اقتصادی برای عمل، از ویژگی‌های مهم این انسان به شمار می‌رود. اعمال الگوی انسان اقتصادی در همه فعالیت‌های اجتماعی باعث ظهور الگوی انسان به‌عنوان کارفرمای خویشتن^۴ می‌شود. انسانی که در پی مدیریت اقتصادی زمان است و منابع خود را برای مصرف، کسب رضایت و سرمایه‌گذاری صرف می‌کند (Flew, 2012). این انسان در حقیقت از طریق مدیریت اقتصادی، سرمایه انسانی

1. Marketisation
2. New Public Management (NPM)
3. Accountability
4. Entrepreneur of Himself

خود را مدیریت می‌کند و ارزش‌های سنتی لیبرالیسم که مبتنی بر آزادی طبیعی، خودمختاری، تکیه بر خویشتن و اعتماد به نفس بود، جای خود را به رقابت برای «سرمایه‌ای کردن وجود انسانی»^۱ می‌دهد (Davies & Bansel, 2007, P. 252). در این صورت، پرورش انسان اقتصادی از سویی به هدف والای تعلیم و تربیت بدل می‌شود که باید معیار تعیین اصول و سیاست‌گذاری تربیتی به شمار رود و از سوی دیگر معیاری برای تبیین ابعاد مختلف تعلیم و تربیت مانند مدیریت آموزشی، و برنامه‌ریزی نیز به شمار می‌رود. در این تلقی، دانش‌آموزان، کارآفرین رقابتی و مصرف‌کننده محسوب می‌شوند و هرگونه رابطه تربیتی و سیاست‌گذاری باید مبتنی بر این اصل باشد و رابطه معلم-شاگرد تبدیل به رابطه فروشنده-خریدار می‌شود که صرفاً مبتنی بر اصول و منطق هزینه-سود و اثربخشی بوده و فاقد هرگونه ملاحظات ارزشی و اخلاقی سنتی است.

۳. ترویج حاکمیت ایجابی^۲ در تعلیم و تربیت (سایه‌ای با چنگال آهنین)

یکی دیگر از نتایج مهم انسان اقتصادی نولیبرالیسم در عرصه تعلیم و تربیت، تحول نقش دولت و حاکمیت در نهادهای تربیتی است. از این پدیده می‌توان به «سایه‌ای با چنگال‌های آهنین» تعبیر کرد. درحالی-که دولت از یک سو، سعی دارد از طریق فرایندهایی مانند خصوصی‌سازی و بازاری‌سازی خود را از مسائل تأمین مالی نهادهای تربیتی رها سازد و با عنوان «تنوع‌بخشی به منابع مالی»، این مسائل را به خود افراد واگذارد، از سوی دیگر با گسترش ارزیابی‌های مستمر و فرهنگ بازرسی مداوم، دولت به کنترل‌گری نامحسوس بدل می‌شود که به صورت بنیادین آزادی و استقلال نهادهای تربیتی و افراد را تهدید می‌کند.

چرخش در الگوی انسان اقتصادی از لیبرالیسم به نولیبرالیسم، پیامدهای مهمی در زمینه تعلیم و تربیت به همراه دارد. رید این تغییر را چنین شرح می‌دهد: «این تحول شامل تغییر از انسان‌شناسی مبتنی بر مبادله و دادوستد^۳ به انسان‌شناسی مبتنی بر رقابت است.» (Read, 2009, P. 28). چرخش نولیبرالیسم از مبادله به رقابت محض منجر به ذهنیت حکومتی شد که وجود حکومت‌داری ایجابی و فعال را مشروعیت می‌بخشد و نتیجه آن منجر به دخالت فعال و غیرمستقیم دولت در فرایند تعلیم و تربیت می‌شود. ذهنیت حکومتی نولیبرالیسم در زمینه تعلیم و تربیت منجر به سیاست‌های ایجابی در زمینه نوعی سوژه‌پروری^۴ شد. ظهور مفهوم نوین از انسان اقتصادی به عنوان «کارفرمای خویشتن»^۵ تحولی در ذهنیت حکومتی و به دنبال آن تعلیم و تربیت به شمار می‌رود. درحالی‌که انسان اقتصادی لیبرالیسم کلاسیک انسان آزاد است و دولت و دیگران باید به این آزادی و خودمختاری او احترام بگذارند، انسان اقتصادی نولیبرالیسم تبدیل به انسان قابل دست‌کاری و

1. Capitalization of the Existence
2. Positive
3. Exchange
4. Subjectification
5. Self Entrepreneur

قابل مدیریت می‌شود (Olssen & Peters, 2005) که باید از طریق مداخله فعال دولت ایجاد شود؛ بنابراین درحالی‌که لیبرالیسم کلاسیک بر سیاست عدم مداخله تأکید می‌کند، نولیبرالیسم مبتنی بر مداخله فعال از طریق فرایند سوژه‌پروری است (Rapper, 2015). نولیبرالیسم سعی دارد تا از طریق فناوری‌های نوین قدرت مانند فناوری‌های پایش^۱ مداوم در نهادهای تربیتی، افراد را به کارفرمایانی بدل کند که به صورت مداوم برای دستیابی به شایستگی‌ها و مهارت‌های لازم برای تحقق سرمایه انسانی و رقابت در شرایط نابرابر و متغیر در حال کنترل خویشتن هستند (Cotoi, 2011). تعلیم و تربیت یکی از مهم‌ترین ابزارهای سوژه‌پروری است و به همین دلیل بسیار مورد توجه نولیبرالیسم قرار گرفته است.

در فرایند تعلیم و تربیت نولیبرالیسم، برخلاف فناوری سنتی حکومت که مبتنی بر سلطه بود، فناوری نوینی ظاهر می‌شود که فوکو از آن به «فناوری خود»^۲ تعبیر می‌کند. فناوری خود ناظر به پرورش سوژه از طریق کارکردهای نوین قدرت از جمله استانداردسازی، پایش عملکرد و ارزیابی مداوم در داخل نظام‌های تربیتی می‌باشد که شور و رایت از آن به گسترش فرهنگ پایش^۳ در نهادهای تربیتی تعبیر می‌کنند که هدف آن تربیت «افرادی است مدیر بر خویشتن که خود را تسلیم پایش مداوم می‌کنند» (Shore & Wright, 2000). انسان اقتصادی نولیبرالیسم که هدف پرورش سوژه است، انسانی ذره‌ای^۴، آزاد و خودمحور است (Rapper, 2015). بنابراین می‌توان به تناقضی درونی در انسان‌شناسی مکتب نولیبرالیسم اشاره کرد. این مکتب از یک سو، مانند لیبرالیسم مدعی خودمختاری و پرورش انسان آزاد است و از سوی دیگر، تلقی انسان اقتصادی و ذهنیت حکومتی نوین حاوی نوعی کنترل از راه دور و پرورش انسان‌های مطیع است. با توجه به این تناقض، می‌توان گفت که پرورش سوژه در ذهنیت حکومتی نولیبرالیسم شرایطی را مهیا می‌سازد که در طی آن فرد در ظاهر آزاد و مختار است، اما در نگاهی ژرف‌تر مجبور به تطابق با اصول و ارزش‌های موردنظر ارزشیابی‌ها و پایش‌های استاندارد و مداوم می‌باشد. از این امر می‌توان به تنظیم‌گری مجدد^۵ تعبیر کرد که «نه به معنای ترک کنترل دولتی، بلکه شکل‌گیری نوع جدیدی از کنترل است... و در آن، دولت در پی کنترل نامشهود، غیرمستقیم و مبتنی بر خودکنترلی افراد است» (Ball, 2003, P. 217). بنابراین در ذهنیت حکومتی نولیبرالیسم سعی بر آن است تا در فرایند تعلیم و تربیت، افرادی پرورش دهد که خودمحوری و ذره‌وار بودن ویژگی اساسی آن‌هاست. این سوژه‌ها در ظاهر، آزاد و مختارند تا زمان و منابع خود را برای تحقق هرچه بهینه‌تر

-
1. Audit Technology
 2. Technology of the Self
 3. Audit culture
 4. Atomic
 5. Re-Regulation

سرمایه انسانی در وجود خودشان مدیریت کنند. کارآفرینان رقابتی در دنیایی از عدم قطعیت و خطرپذیری در قبال تصمیم‌های خود را بر عهده می‌گیرند و دولت هیچ تعهدی برای تضمین خوشبختی آن‌ها ندارد و تنها از طریق مداخله در شرایط بازار، امکان رقابت آزاد را برای آن‌ها مهیا می‌سازد.

۴. تحول در روابط تربیتی

درحالی‌که در الگوهای سنتی تعلیم و تربیت، مدیریت نهادهای تربیتی و به ویژه دانشگاه، بیشتر مبتنی بر «همکارانگی» و روابط برابر بوده است، در الگوی نولیبرالیسم، روابط سلسله مراتبی در نهادهای تربیتی رواج می‌یابد و به تعبیر بل مدیران ارشد به قهرمانان نوین عرصه آموزش تبدیل می‌شوند. رسالت این مدیران بهره‌گیری از راهبردهای بازارمحور برای مدیریت بهینه منابع و زمان در دانشگاه‌ها و پاسخگو نمودن آن‌ها در قبال سرمایه مصرفی بر اساس منطق هزینه-سود است؛ بنابراین در فرایند مدیریت عمومی نوین، روابط سلسله مراتبی و نابرابری از قدرت در نهادهای تربیتی رواج می‌یابد و این چندان با ارزش‌های سنتی و مذهبی عالم و علم سازگاری ندارد. در این فضای نوین، اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها و معلمان به فضای رقابتی و مبهم وارد می‌شوند و امنیت شغلی آن‌ها در گرو موفقیت آن‌ها در تطابق با معیارهای ارزیابی‌های مستمر و استاندارد است. مدافعان اصلاحات بازارمحور مدعی‌اند که از این طریق استادان و دانشگاه‌ها از برج عاج خود پایین می‌آیند و مجبور به پاسخ‌گویی به نیازهای اجتماعی می‌شوند، اما در واقع استادان دانشگاه‌ها برای تأمین امنیت شغلی خود مجبور به ورود به «بازی کارآفرینی» و تلاش برای تولید ثروت و خدمات قابل معامله از طریق فعالیت‌های آموزشی-پژوهشی می‌شوند و هویت و اخلاق حرفه‌ای آن‌ها در معرض خطر قرار می‌گیرد (Ball, 2003).

نتیجه

در بطن نولیبرالیسم، با دو تلقی انسان‌شناختی مواجه هستیم که دارای نقاط مشترک و تفاوت‌هایی هستند. برای فهم مبانی انسان‌شناختی مکتب تربیتی نولیبرالیسم باید ترکیبی از این دو تفکر را مورد توجه قرارداد. بازار به عنوان قاعده برتر برای انتخاب آزاد انسان یکی از مهم‌ترین مشترکات این دو تلقی است که آن‌ها را به هم پیوند می‌زند. هر دو تلقی به نوعی بازاری‌سازی منجر می‌شوند که حاصل آن گسترش عقلانیت اقتصادی در تمام حوزه‌های اجتماعی است. بازار، قاعده و منطق برتر عمل است؛ بنابراین اگر آن را الگوی انتخاب و عمل در حوزه تعلیم و تربیت نیز قرار دهیم، باعث افزایش اثربخشی نهادهای تربیتی می‌شود. بر این مبنای انسان‌ها باید آزاد باشند تا بر اساس علایق خودمحرانه و منطق هزینه-سود دست به انتخاب بزنند. این انتخاب‌های فردی خودمحرور از طریق سازوکار رقابتی بازار به تعادل خواهد رسید. فردگرایی روش‌شناختی

نقطه مشترک دیگری است که در هر دو تلقی انسان‌شناختی مطرح است. بر این اساس، تحلیل هرگونه پدیده اجتماعی و اقتصادی باید مبتنی بر انتخاب‌های فردی و بدون دخالت عقلانیت کلی صورت گیرد. رقابت محض نقطه مشترک سوم است که در هر دو دیدگاه مورد تأکید قرار گرفته است. هر دو گرایش معتقدند که وقتی انتخاب در فضای رقابتی بازار اتفاق افتد و افراد آزاد باشند تا داوطلبانه به انتخاب بپردازند، کارایی افزایش خواهد یافت.

با وجود شباهت بین این دو گرایش، تفاوت‌های بنیادین نیز بین آنها وجود دارد. تقابل عقلانیت محدود با محاسبه‌گری و خرد ابزاری، نقش دولت در نهادهای تربیتی و اجتماعی، تعریف آزادی و تبیین ماهیت بازار از تقابل‌های مهم این دو گرایش به شمار می‌روند. باید توجه داشت که این دو گرایش فکری در بطن مبانی انسان‌شناختی تجاری‌سازی و بازاری‌سازی تعلیم و تربیت چنان درهم‌تنیده اند که گاهی جداسازی آنها ممکن نیست. در پس استدلال‌های حامیان بازاری‌سازی، نشانه‌هایی از هر دو گرایش انسان‌شناختی قابل مشاهده است و این امر باعث بروز تناقضی مهم در آنها می‌شود؛ بنابراین مبانی انسان‌شناختی تجاری‌سازی در بطن خود دارای تناقض‌های جدی است که برخی از آنها تاریخی طولانی دارند. مبانی انسان‌شناختی تجاری‌سازی که ترکیبی از دو تلقی انسان‌شناختی انسان قانونی و انسان اقتصادی محسوب می‌شود، ترکیبی ناسازوار را سبب شده‌اند که هرچند در باب بازاری‌سازی، فردگرایی و رقابت توافق نسبی دارند، اما تضادهای اساسی را در خصوص هدف‌ها و اصول تعلیم و تربیت موجب شده‌اند.

References

- Anger, E. (2007). *Hayek and Natural Law*. Routledge, Taylor and Francis
- Ball, S. & Olmedo, A. (2013). Care of the self, resistance and subjectivity under neoliberal governmentalities, *Critical Studies in Education*, 54(1), 85-96
- Ball, S. J. (2003). The Teacher's Soul and the Terrors of Performativity, *the Journal of Education Policy*. 18(2), 215-228
- Barnett, R. (2011). The marketised university: defending the indefensible, in: Mike Molesworth, Richard Scullion and Elizabeth Nixon (Eds). *The Marketisation of Higher Education and the Student as Consumer*, New York: Routledge Taylor and Francis Group
- Buchanan, J. & Geoffrey, B. (1984). The Normative Purpose of Economic Science: Rediscovery of an Eighteenth Century Method. In: Buchanan, J. and Tollison, R. (Eds.). *The Theory of Public Choice*, the University of Michigan Press
- Buchanan, J. (1984). Politic without Romance: a Sketch of Positive Public Choice and its Normative Implications. In: Buchanan, James and Tollison, Robert (Ed) *The Theory of Public Choice*, The University of Michigan Press.
- Coombs, J. & Daniels, R. (2009). Philosophical Inquiry; Conceptual Analysis. (K. Bagheri Trans.). In: Short, E. C. (Eds.). *Methodology of Curriculum Studies*. Tehran: SAMT Press (In Persian).
- Cotoi, C. (2011). Neoliberalism: A Foucauldian Perspective, *International Review of*

- Social Research*, 1(2), 109-124
- Davies, B. & Bansel, P. (2007). Neoliberalism and education, *International Journal of Qualitative Studies in Education*, 20:3, 247-259
- Donzelot, J. (2009). Mobilization of the Society. In Burchell, G; Gordon, C. & Miller, P. (Eds). *The Foucault Effect: Studies in Governmentality* the University of Chicago Press, 169-181.
- Farrant, A. (2011). Introduction. In: Farrant, A. (Ed) *Hayek, Mill and Liberal Tradition*, London and New York: Routledge Taylor and Francis Group
- Fleetwood, S. (1995). *Hayek's Political Economy*. Routledge: Taylor and Francis Group.
- Flew, T. (2012). Michel Foucault s the birth of biopolitics and contemporary neo-liberalism debates. *Thesis Eleven*, 108(1), 44-65.
- Foucault, M. (2015). *The Birth of the Biopolitics*. (R. Nejadzade Trans.). Tehran: Nashre Ney Press (In Persian)
- Furedi, F. (2011). Introduction to the Marketisation of higher education and the student as consumer, in: Mike Molesworth, Richard Scullion and Elizabeth Nixon (Eds.). *The Marketisation of Higher Education and the Student as Consumer*, New York: Routledge Taylor and Francis Group
- Hayek, F. A. (2010). *Studies on Abuse and Decline of the Reason*, Edited by Bruce Caldwell, University of Chicago Press.
- Hayek, F. A. (2011). *The Constitution of Liberty*. Edited by Ronald Hamowy, the University of Chicago Press
- Hayek, F.A (1988). *The Fatal Conceit: the Error of Socialism*. London: Routledge
- Hayek, F.A. (1944). *The Road to Serfdom*. New York: Routledge Classic.
- Muller, D. (1984). Public Choice: a Survey. In: Buchanan, J. and Tollison, R. (Eds) *The Theory of Public Choice*, The University of Michigan Press
- Munene, I. (2008). Privatizing the public: marketization as a strategy in public university transformation, *Research in Post-Compulsory Education*, 13(1), 1-17
- Olssen, M. & Codd, J. O'Neil, A. (2004). *Education Policy: Globalization, Citizenship and Democracy*. London: Sage Publication.
- Olssen, M. & Peters, M. (2005). Neoliberalism, higher education and the knowledge economy: from the free market to knowledge capitalism, *Journal of Education Policy*, 20:3, 313-345.
- Rapper, R. (2015). Academic Perceptions of Higher Education Assessment Processes in Neoliberal Academia, *Critical Studies in Education*,
- Robertson, D. (2000). Students as Consumers: the Individualization of competitive advantage, in: Peter Scott (Ed). *Higher Education Re-formed*, London; Falmer Press
- Shore, C. & Wright, S. (2000). Coercive Accountability: The rise of Audit Culture in Higher Education, In: Strathern, M. (Ed) *Audit Culture: Anthropological Studies in Accountability, Ethics and the Academy*, New York: Routledge Taylor and Francis Group: 57-90.
- Smith, A. (1776). *The Wealth of Nations*, Part I, New York: Collier & Sons.
- Strathern, M. (2000). Introduction: New Accountabilities. In Strathern, M. (Ed) *Audit Culture: Anthropological Studies in Accountability, Ethics and the Academy*, New York: Routledge Taylor and Francis Group, 1-19.
- Zibakalam, F. & Mohammadi, H. (2017). *From Liberal Educational School to Neoliberalism; a Critical Study*. Tehran: University of Tehran Press (In Persian).